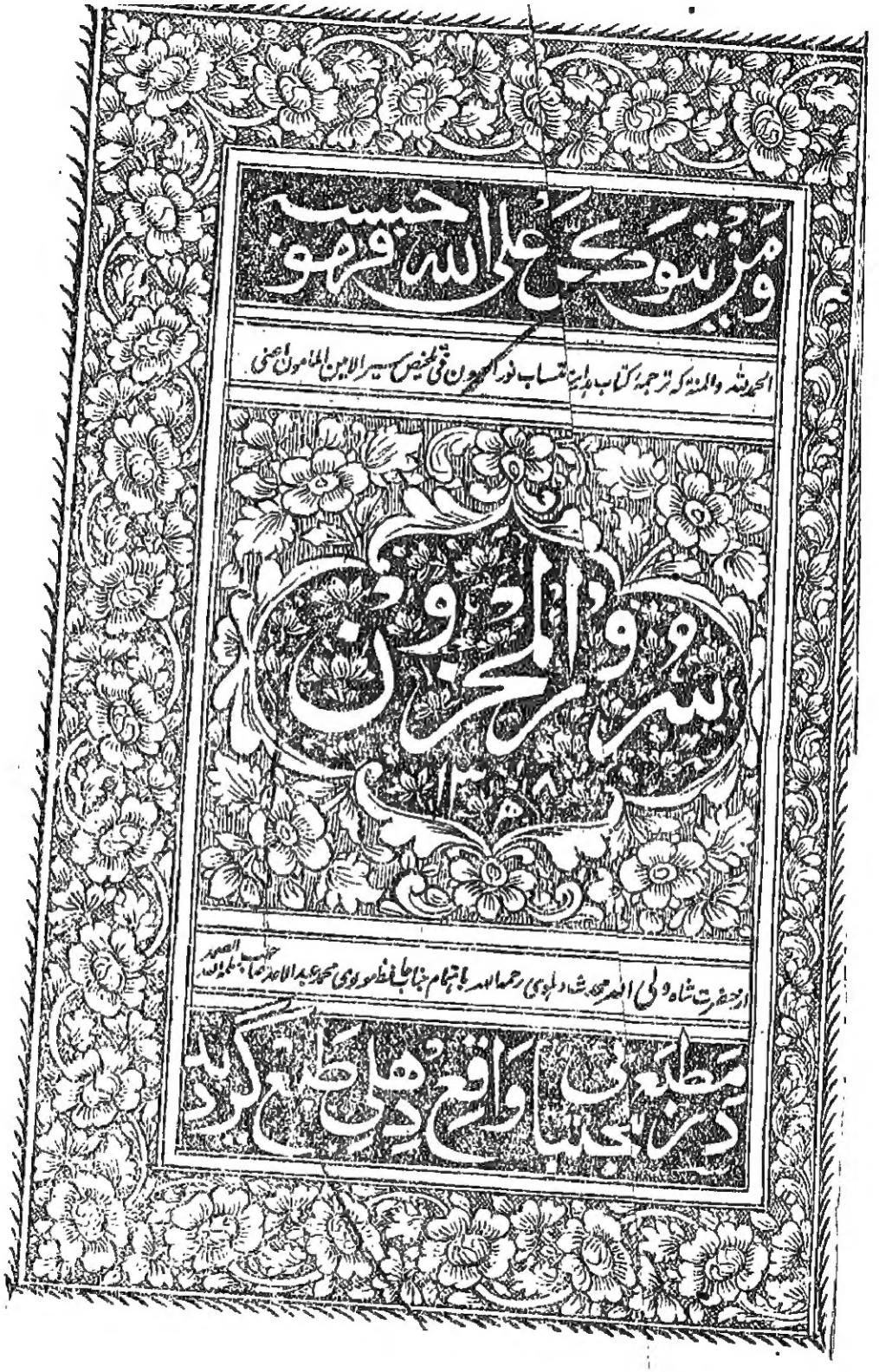

ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

الحمد للہ والمنہ کہ ترجمہ کتاب ہدایت انتساب نور العیون فی تلخیص سیر الامین المامون اعنی

سرور المحزون

۱۳۰۸ھ

از حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ باہتمام جناب حافظ مولوی محمد عبد الاحد صاحب [illegible]

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE12074

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد سپاس خدای تبارک و تعالی، کشانیدهٔ درهای عطا، بخشندهٔ خلعتهای هدی، و درود و سلام بر محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شده‌اند تا باشند هادی راه ظاهر مر آنکس را که راه راست جوید و الزام
با هر بهر کسی که از حد فرمان گذرد و بر آل و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنان که زنده ساختند سنت را
تا قیام قیامت، میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله له فی الآخرة والاولی که بعض اعزهٔ احباب
و اجلهٔ اولی الالباب وفقهم الله لما یحبه و یرضی و جعل مآلهم اعلی الدرجات العلی از این فقیر ترجمهٔ کتاب نور
العیون فی تلخیص سیر الامین المامون که فراهم آوردهٔ علامهٔ زمان شیخ ابو الفتح محمد بن محمد المشتهر بسید الناس
است قدس الله سره العزیز درخواستند از اجابت مسئول ایشان چاره ندید و در بعض مواضع بسبب ضعف
روایتی که مصنف اختیار کرده یا مثل آن از اسباب بزیادت و نقص و تبدیل تصرف کرد تقبل الله ذلک
منی و منه و جعله خالصا لوجهه الکریم انه قریب مجیب رؤف رحیم و سمیته بسرور المحزون فی ترجمة نور العیون +
پیغامبر ما محمد است صلی الله علیه و سلم ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن
مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر
بن نزار بن معد بن عدنان این قدر متفق علیه است و ما بعد عدنان تا حضرت آدم علیه السلام اختلاف بسیار است

و مادر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمنه است بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرّة و ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه متحقق شد از شهر ربیع الاول از سالی که واقعهٔ فیل دران بود بعض گفته‌اند بتاریخ دوم و بعض گفته اند بتاریخ سوم و بعض گفته اند بتاریخ دوازدهم و غیر این اقوال نیز گفته اند بالجمله شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد از آنجا چهارده کنگره و بمرد آتش فارس و نمرده بود پیش ازان بهزار سال و خشک شد چشمهٔ ساوه و شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم حلیمه بنت ابی ذویب و نزدیک حلیمه شگافتند سینهٔ آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و پر کردند آنرا بدانش و ایمان بعد ازان که بیرون آوردند نصیب شیطان را از آنجا و نیز شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ثویبه کنیزک ابی لهب و در کنار داشت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ام ایمن حبشیه که نامش برکه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ام ایمن را میراث یافته بودند از پدر خود عبد الله پس چون کلان شدند آن را آزاد ساختند و در نکاح زید بن حارثه دادند و وفات یافت عبد الله والد آن حضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در شکم والدهٔ خود بودند و بعض گفته اند که طفل دو ماهه بودند و بعض گفته اند طفل هفت ماهه و بعض گفته اند طفل هشت ماهه و وفات یافت والدهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم طفل چار ساله بودند و بعض گفته اند طفل شش ساله و متکفل پرورش آن حضرت صلی الله علیه وسلم شد جدّ آنحضرت عبد المطلب چون عمر شریف به هشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبد المطلب وفات یافت پس متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد ابوطالب چون عمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم به دوازده سال و دو ماه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه عم خود ابوطالب بجانب شام پس چون بشهر بصری رسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بحیرا راهب دید و شناخت بعلاماتی که میدانست پس پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفت و گفت این رسول رب العالمین است خواهد فرستاد این را خدا تعالی تا رحمت باشد جهانیان را هر آئینه وقتیکه شما آمدید نه ماند هیچ سنگی و نه درختی مگر که بسجده افتاد و سنگ و درخت سجده نمی کند مگر پیغمبر را و هر آئینه صفت وی می یابم در کتابهای خود و گفت ابوطالب را اگر ایشان را بجانب شام بری البته خواهند کشت یهود پس ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بمکه باز فرستاد بعد ازان آن حضرت صلی الله علیه وسلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با میسره غلام خدیجه رض در تجارتی که برای خدیجه بود پیش ازان که در عقد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آید پس چون داخل شدند در شام فرود آمدند

آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیر سایهٔ درختی نزدیک صومعهٔ راهبی پس گفت آن راهب که فرو نیامده است به این
درخت هیچگاه مگر پیغامبری گفت میسره که چون نیم روز میشد وگرمی بنهایت میرسید دو فرشته فرود می آمده بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سایه می کردند و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان سفر رجوع کردند در نکاح آوردند خدیجه
بنت خویلد را و دران حال عمر شریف بست و پنج سال و دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده اند و
چون عمر شریف به سی و پنج سال رسیده حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر اسود را بدست شریف خود و چون
عمر شریف بچهل سال و یکروز رسید خدا یتعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فرستاده به نبوت وانذار وبشارت و آمد
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام در غار حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمودند من خوانندهٔ نیستم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه بنهایت رسید شفقت من بعد ازان مرا بگذاشت
پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم خوانندهٔ نیستم باز مرا تنگ در بر گرفت و در نوبت سوم گفت اقرأ باسم ربک
الذی خلق تا قوله تعالی ما لم یعلم و ابتداء نبوت بود در بعض اقوال روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد
ازان ببانگ بلند اظهار کردند حکم خدا یتعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیکوخواهی قوم دریغ نداشتند
اهل مکه از فرط بیدانشی بایذا بر خاستند و محاصره کردند آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در شعب پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اقامت کردند درانجا در محاصره مدتی کم از سه سال و اهلبیت نیز در محاصره ماندند بعد ازان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند از محاصره و دران وقت عمر شریف چهل و نه سال بود بعد ازان
به هشت ماه و بست و یک روز وفات یافت ابو طالب و وفات یافت خدیجه بعد ابیطالب به سه روز و چون عمر
شریف به پنجاه سال و سه ماه رسید در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم جن نصیبین آمدند و اسلام آوردند
و چون عمر شریف به پنجاه و یک سال و نه ماه رسید خدا یتعالی آن حضرت را بمعراج مخصوص گردانید نخست
از مابین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس بردند بعد ازان براق حاضر کردند پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بران سوار شدند بعد ازان برداشته شدند آن حضرت صلی الله علیه وسلم سوی آسمانها
و فرض گردانیده شد نماز پنجگانه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند از مکه بسوی
مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول و داخل شدند در مدینه روز دوشنبه و آنجا اقامت نمودند ده
سال تمام بعد ازان متوفی شدند هم درانجا و در تاریخهای مذکوره علما را اقوال مختلفه هست که در کتب مطوله
توان یافت و بود در غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین مدت بیست و پنج یا بقولی بیست و هفت کارزار

لفظ حرا بروزن
کتاب بکسرح
بمکه کوه
دران
غار است ۱۲ ق

کردند از انجمله در هفت غزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی المصطلق و خیبر و طایف و بقولی در وادی
القری و غابه و بنی نضیر نیز کارزار واقع شده بود و بودند بعوث آنحضرت صلی الله علیه وسلم قریب به پنجاه و
بعث عبارت از آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری بجانبی فرستند و خود دران لشکر نباشند و
حج گزاردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان که حج فرض شد یکبار و قبل ازان دو بار حج گزارده بودند
و بیرون آمدند از خانهٔ خود در حجة الوداع در روز شنبه بعد ازان که شانه کردند و روغن و خوشبوئے در بدن
مالیدند پس فرود آمدند بذی الحلیفه و آنجا شب گذرانیدند و فرمودند امشب بمن آینده آمد از جانب پروردگار
من و گفت نماز کن درین وادی مبارک و بگو عمرة فی حجة حاصل معنی این کلمه آنست که نیت حج و عمره هر دو
کن و این را در فقه قران گویند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم احرام هر دو بستند و داخل شدند در مکه معظمه
روز یکشنبه وقت صبح از جانب کداء و طواف کردند برای قدوم پس پویه پویه رفتند درین طواف سه بار و باهستگی
رفتند چهار بار بعد ازان بیرون آمدند بسوی صفا و سواره میدویدند در وسط وادی بعد ازان امر کردند کسانی را
که هدی همراه خود نیاورده بودند بآنکه فسخ کنند نیت حج را و عمره تمام کنند و فرود آمدند بجانب بالا از حجون پس
چون روز ترویه رسید و آن تاریخ هشتم ست از ماه ذیحجه توجه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا خواندند و شب آنجا ماندند و نماز صبح نیز گزاردند و چون آفتاب طلوع کرد روان شدند بسوی عرفه
و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرفه خیمه برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وادی نمره
که طرف وادی عرفات ست زده بودند پس دران خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از وسط آسمان زائل
شد آنجا خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعة جمع کردند بیک اذان و دو اقامت بعد ازان روان شدند
بسوی موقف که وسط وادی عرفات ست و آنجا پیوسته دعا و تهلیل میگفتند تا آنکه غروب شد آفتاب بعد
جبل الرحمة
ازان روان شدند بسوی مزدلفه بعد غروب و آنجا شب گذرانیدند و نماز صبح گزاردند بعد ازان وقوف
کردند در مشعر الحرام تا آنکه روشن شد وقت بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی پس
جبل قزح
انداختند در جمرة العقبه هفت سنگریزه و در هر یکی از ایام تشریق می انداختند پیاده هر سه جمره را هفت
هفت سنگریزه ابتدا میکردند بان جمره که متصل خیف ست و خیف زمین نشیب را گویند و مراد این جا
جائی ست که مسجد منی دران واقع ست بعد ازان بجمره میانه بعد ازان بجمرهٔ عقبه و دراز میکردند دعا را نزدیک
جمرهٔ اولی و ثانیه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نحر کردند در اول روز ایام منی و روان شدند بسوی کعبه

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نمره جیحون
[illegible]
کوهی ست در عرفات مکه معظمه ۱۲ ق
[illegible]
موضعی ست در عرفات ۱۲ ق

حلیهٔ شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم ۱۱

و طواف کردند هفت شوط بعد از آن بسقایه آمدند و آنجائیست که آب زمزم دران جمع میکنند پس از آنجا
آب خواستند و تناول فرمودند بعد از آن بمنی رجوع کردند و چون سوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند و
به محصب فرود آمدند و از آنجا امر کردند عائشه رضی الله عنها را که از تنعیم احرام بسته عمره تمام کنند و بعد از آن
امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف وداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما عمرهای آن حضرت
صلی الله علیه وسلم پس چهار بودند همه در ماه ذی قعده و بودند آنحضرت میانه قد سفید رنگ آمیخته
بسرخی در میان هر دو شانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدری بعد بود موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسیدند
بنرمهٔ گوش و جعد بودی نرسیده بودند در سر و ریش آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیست موی سفید بودند
پر روشن می درخشید روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند ماه شب چهاردهم نیک تن و معتدل بدن بودند
اگر خاموش میشدند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم مهابت و بزرگی و اگر سخن میگفتند ظاهر می شد بر آن حضرت
صلعم لطف و نازکی اگر کسی از دور میدید جمال و نازکی ادراک میکرد و اگر از نزدیک میدید ملاحت و شیرینی
می فهمید شیرین گفتار بودند آنحضرت صلعم و کشاده پیشانی دراز و باریک ابرو غیر پیوسته بلند بینی نرم رخساره
کشاده دهان روشن و کشاده دندان میان دو شانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم نبوت بود و می گفت
صفت کنندهٔ آن حضرت صلعم که ندیده ام پیش از آن حضرت و نه بعد آنحضرت صلعم مثل آن حضرت و
آن حضرت صلعم فرمودند نام من محمد است و احمد و ماحی که بسبب من نابود می کند خدای تعالی کفر را و حاشر
که پیش از همه محشور خواهم شد و عاقب که بعد من هیچ نبی نخواهد شد و در روایت دیگر مقفی و نبی التوبه و نبی الرحمة
و نبی الملحمه نیز آمده و خدای تعالی آن حضرت را مسمی ساخت به بشیر و نذیر و رؤف و رحیم و رحمة للعالمین و محمد و
احمد و طٰه و یٰس و مزمل و مدثر و عبد در آیهٔ سبحان الذی اسری بعبده لیلاً و عبد الله در آیهٔ و انه لما قام
عبد الله یدعوه و منذر در آیهٔ انما انت منذر و اسمای دیگر نیز علما ذکر کرده اند و این اسما همه
بیان صفات آن حضرت است صلعم و سوال کرده شد عائشه رضی الله عنها از خلق آن حضرت صلی الله
علیه وسلم گفت بود خلق آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرآن مجید بخشم می آمدند بر وفق غضب قرآن و خوشنود
می شدند بر حسب خوشنودی قرآن و بخشم نمی آمدند برای نفس خود و انتقام نمی کشیدند برای نفس خود
لیکن وقتیکه ضائع کرده می شد حقی از حقوق خدای تعالی انتقام می کشیدند محض برای خدا و چون
بخشم می آمدند هیچکس تاب خشم آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمیداشت و بودند آنحضرت شجاع ترین مردم

یعنی طواف زیارت ۱۲

دوره بهندی پهره گویند ۱۲

طواف صدر ۱۲

وسخی ترین وکریم ترین ایشان هرگز نه بود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدهم و شب نمی ماند در
خانهٔ آن حضرت ص دیناری و نه درهمی و اگر باقی می ماند چیزی و نمی یافتند کسی را که بگیرد و بیناگاه شب می شد
هرگز بخانهٔ خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه شوند از آن چیز و برسانند آنرا بمستحقان و هرگز نمی گرفتند از آنچه
الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر قوت یکساله اهل خود از ارزان ترین جنسی که بدست می آمد
مثل خرما و جو بعد از آن ایثار میکردند دیگران را از قوت اهل خود تا آنکه احیاناً محتاج می شدند بقوت
پیش از گذشتن سال و آن حضرت ص بودند راست گوترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده ترین ایشان در عهد
و نرم ترین ایشان در خصلت و نیکوترین ایشان در صحبت و حلیم ترین مردم و با حیاتر از دختر ناکتخدا که
در پردهٔ خود باشد و فرو اندازندهٔ نظر بر زمین بود نظر آنحضرت صلعم بسوی زمین زیاده تر از نظر آن حضرت ص
بسوی آسمان بیشتر نگریستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوشهٔ چشم بود و بودند بسیارترین مردم باعتبار تواضع
قبول میفرمودند دعوت کسی که دعوت کند غنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق الله
کج میساختند آوند را برای گربه پس بر نمیداشتند آن را تا وقتیکه سیراب شود آن گربه از غایت شفقت
و بودند عفیف ترین مردم یعنی شهوات و لذات بر نفس نفیس غالب نبودند و بسیارترین مردم در گرامی داشتن
یاران خود دراز نمیکردند پای مبارک خود را در میان ایشان و جای را فراخ میساختند چون بسبب
ازدحام تنگ بشد و زانوی آنحضرت صلعم بیشتر نمی شد از زانوی همنشین خود هر که آنحضرت را بناگاه دیدی
هیبت خوردی و هر که صحبت داشتی نهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت را صلعم رفیقان بودند که پیوسته
گرداگرد آنحضرت صلعم بودندی اگر آنحضرت صلعم چیزی میفرمودند ایشان خاموش شدندی تا سخن آنحضرت
صلعم شنوند و اگر بچیزی امر میفرمودند شتاب کردندی بسوی فرمان آنحضرت صلعم ابتدا بسلام می کردند با
هر که ملاقات می نمودند و تزیین و تجمل میکردند برای ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه و مثل آن و خبر
میگرفتند از اصحاب و سوال میکردند از احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت وی میکردند و اگر در
سفر رفته بودی برای او دعا میکردند و اگر مرده بودی در حق وی انا لله وانا الیه راجعون میگفتند و از پس
او دعا میفرستادند و اگر از کسی معلوم میکردند که آزرده شده است بسوی او میرفتند تا آنکه داخل شوند بر وی
در خانهٔ وی و برون می آمدند بسوی باغهای یاران خود و میخوردند ضیافت ایشان را و استمالت میکردند
دل اشراف قوم را و گرامی میداشتند اهل فضل را و دریغ نمیداشتند تازه روئی از هیچکس و قبول میکردند

عذر عذر آرنده توانا و ناتوان نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سخن راست گفتن یکسان بودی و نمیگذاشتند هیچکس را که پس پشت آنحضرت صلعم راه رود و میفرمودند بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نمیگذاشتند هیچکس را که پیاده رود همراه آنحضرت صلعم وقتیکه سواره میرفتند تا آنکه او را نیز سوار کنند پس اگر وی از سوار شدن امتناع کردی میفرمودند از من پیشتر رو تا مقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم آن حضرت صلعم بودی و آنحضرت را صلعم غلامان و کنیزکان بودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران جماعه بلندی و تمیز نمیکردند در خوردنی و پوشیدنی انس گفت رضی الله عنه که خدمت کردم آنحضرت را قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نه داشتم با آنحضرت صلعم در حضر و نه در سفر مگر خدمت آنحضرت صلعم مرا بسیار بود از خدمت من آن حضرت صلی الله علیه وسلم را و هیچگاه نه گفتند مرا اف و آن کلمه تنگدلی و ناخوشی ست و نه فرمودند چیزیسے را که کردم چرا کردی و نه چیزیسے را که نکردم چرا نه کردی و بودند بهندی اهون ۱۲ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری پس امر کردند بدرست ساختن گوسفندی پس شخصی گفت ذبح این بر ذمه من و دیگرے گفت پوست کندن این بر ذمه من و دیگرے گفت پختن این بر ذمه من آنحضرت صلعم فرمودند هیزم آوردن همه بر ذمه من آن جماعه عرض کردند که بجاے آن حضرت صلعم ما این کار را کفایت کنیم فرمودند میدانم که شما بجای عوض ۱۲ من کفایت توانید کرد ولیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم و بلندی جویم بر شما هر آئینه حق تعالی مکروه میدارد از بنده خود این خصلت را که تمیز باشد او میان یاران خود بعد ازان ایستادند و جمع کردند هیمه را و بودند آنحضرت صلعم در سفری پس فرود آمدند از اشتر بسوی نماز بعد ازان رجوع کردند بسوی شتر پس بعض اصحاب آنحضرت عرض کردند یا رسول الله کجا میروید فرمودند میخواهم که بند کنم پای شتر خود را عرض کردند که ما بند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد طلبد از مردمان اگرچه در یک پاره از مسواک باشد و آنحضرت صلعم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر با ذکر الله تعالی و چون میرسیدند بجای می نشستند همانجا که منتهی میشد مجلس یعنی اول که بمجلس میرسیدند همانجا می نشستند و قصد صدر مجلس نمیکردند و باین خصلت امر میکردند مسلمین را هر یکی را از همنشینان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی اکرام و توجه مبذول میداشتند نمیدانست همنشین آنحضرت که کسی گرامی ترست از وی نزدیک آنحضرت صلعم یعنی بوجهے با هر یکی بشاشت میکردند که هر کسے میدانست که وی گرامی ترست و اگر کسے با آنحضرت صلعم می نشست آنحضرت صلعم بر نمیخاستند ازان مجلس تا آنکه آن شخص برخیزد مگر آنکه ضرورتے پیش آید پس طلب اذن می کردند ازوی و روبروی کسی نگفتند آنچه وی ناخوش دارد و مقابله نمی کردند بد خوئے و بے ادبی کسی را بمانند آن بلکه عفو میکردند

و در میگذشتند و عیادت بیماران میکردند و فقیران را دوست میداشتند و با ایشان همنشینی میکردند و بر جنازهٔ ایشان حاضر میشدند و حقیر نمی دانستند هیچ فقیر را بسبب فقر او و هیبت نمی خوردند از هیچ پادشاه بسبب پادشاهی او و بزرگ میداشتند نعمت الهی را اگر چه اندک باشد و بنکوهش یاد نمی کردند از آن نعمت هیچ خصلت را هرگز عیب نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن طعام داشتند تناول کردند والا ترک نمودند و خبرداری احوال همسایه میکردند و مهمان را گرامی میداشتند و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه روئی هیچ وقت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیگذشت در غیر عمل برای خدا تعالی یا اشتغال بحاجت ضروری و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر اختیار کردند آسان ترین آنها الا آنکه در وے قطع رحم باشد و اگر قطع رحم مے بود از وی دورترین مردم بودندی یعنی بابلغ وجوه از وی احتراز میکردند میدوختند پاپوش خود را و پیوند میکردند جامهٔ خود را و سوار میشدند بر اسپ و استر و دراز گوش و ردیف میساختند پس پشت خود غلام وغیره آن را و مسح میکردند روے اسپ خود را بگوشهٔ آستین خود یا بگوشهٔ چادر خود و آنحضرت دوست میداشتند فال را و ناپسند میکردند طیره را و فال عبارت از آن ست که کسی چون بکارے متوجه شود و کلمهٔ نیک بگوش وے رسد مثل یا راشد و یا سالم باستماع آن خوش وقت شود و طیره عبارت از شگون بد ست که از گذشتن حیوانات بجانب راست و چپ یا آواز کردن زاغ و مانند آن گیرند و چون حاصل میشد چیزی که آنرا دوست میداشتند میفرمودند الحمد لله رب العالمین و چون حاصل میشد چیزے که آنرا ناپسند میکردند میفرمودند الحمد لله علی کل حال و چون بعد فراغ از طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طعام برداشته میشد میفرمودند الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا واروانا وجعلنا مسلمین و بیشتر نشستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم رو بقبله بودی بسیار میکردند ذکر و کم میگفتند سخن بیهوده و دراز میکردند نماز را و کوتاه می ساختند خطبه را و طلب مغفرت می کردند از خداے تعالی در یک مجلس صد مرتبه و شنیده می شد سینهٔ مبارک را در حال نماز آوازی مثل آواز جوش دیگ مس بسبب بکا و آنحضرت صلعم روزه میداشتند روز دوشنبه و روز پنجشنبه و سه روز از هر ماه و روز عاشورا و کم بود که روز جمعه بے روزه باشند و در هیچ ماهی بیرون رمضان چندان روزه نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که در خواب میرفتند چشمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نمی خفت دل آنحضرت صلعم بسبب انتظار وحی و متوجه شدن

که از خواص نبی
است و خاصه
چنانچه در خبر
وارد یافته
تنام عینای ولا
ینام قلبی

بجانب قدس چون آنحضرت می خفتند شنیده میشد دم آنحضرت صلعم و غطیط از آنحضرت ظاہر نمیشد و آن صوت
غطیط آواز دم گرفتن ۱۲ و بہندی خراٹہ ۱۲
منکر ست که از بعض خفتگان شنیده میشود و چون میدیدند در خواب چیزی که پسند نمیکردند می گفتند ہو الله
لا شریک له و چون بمحل خفتن آرام میگرفتند میگفتند رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک و چون بیدار میشدند
می گفتند الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور و نمیخوردند صدقه و تناول میکردند ہدیه را و صدقه
آنست که برای طلب ثواب بفقیران دہند و خصوصیت این شخص منظور نباشد و ہدیه آنست که برای اکرام
این شخص باشد و اگر کسی ہدیه بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقابله
آن مثل آن یا بہتر از آن بآن شخص عنایت میکردند و تکلف نمی کردند در خوردنی و در وقت فاقه و شدت
جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا بیطاقت نشوند خدا تعالی آنحضرت را صلعم کلید خزانہاے زمین عطا کرده
بود پس آن را قبول نه کردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت خورده اند نان با سرکه و فرمودند نیک
نان خورش ست سرکه و خورده اند گوشت ماکیان و حباری و آن طائری ست معروف و دوست میداشتند
سرخاب ۱۲
کدو را و گوشت دست بز را و فرمودند بخورید زیت و در بدن مالید او را ہر آئینه که وی درخت مبارک ست
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخوردند به سه انگشت و بعد فراغ می لیسیدند آن انگشتان را و آنحضرت
ابہام و سبابه و وسطی ۱۲
صلی الله علیه وسلم خورده اند نان جو را با خرمای خشک و خربزه با خرمای تر و بادرنگ را با خرمای تر و خرما
را با مسکه و رغبت میداشتند با شیرینی و شہد و آب نشسته میخوردند و در میان آب نوشیدن سه بار آوند را از
دہن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند که آب باقی مانده را باصحاب عنایت کنند از جانب راست خود
شروع میکردند یکبار شیر آشامیدند آنگاه فرمودند ہر که چیزی ماکولات خورد باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا
منه و ہر که شیر آشامد باید که بعد از آن بگوید اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه و فرمودند نیست چیزی که کفایت
کند بجاے خوردنی و نوشیدنی ہر دو غیر شیر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم می پوشیدند جامه پشمین و
در پا میکردند نعل دوخته و پیوند کرده و تکلف نمی کردند در پوشیدنی و بہترین جامه ها نزدیک آنحضرت
صلعم قمیص بود و چون جامه نو می پوشیدند می گفتند اللهم لک الحمد کما البستنه و اسالک خیره و خیر
ما صنع له و خوش می شدند از جامه های سبز و احیانا یک چادر می پوشیدند که جز آن بر آن حضرت نبود
می بستند دو گوشه او را میان دو شانه خود و نماز گزاردند در ان یک چادر باین کیفیت و آنحضرت
دستار می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا در میان دو شانه خود یعنی شمله و می پوشیدند روز جمعه چادر

سرخ بعضی گفته اند آن چادر مخطط بود مخطوط سرخ و می پوشیدند انگشتری از سیم که نقش آن محمد رسول الله
بود در خنصر دست راست وگاهی در خنصر دست چپ و خنصر نام خردترین انگشتان است و دوست میداشتند
خوشبو را و ناخوش میشدند از بوی بد و می فرمودند هر آئینه الله تعالی نهاده است لذت من در زنان
و در خوشبو و گردانیده است سردی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکردند غالیه و آن
خوشبوئی ست مرکب و نیز مشک را تنها و بخوری گرفتند از عود و کافور و سرمه میکردند با ثمد و آن
قسم اعلی ست از اقسام سرمه و گاهی سرمه میکشیدند سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ و گاهی
سرمه می کردند در حالت صوم و بسیار استعمال میکردند دهن را در سر و ریش خود و استعمال دهن میکردند
روغن زیت وغیره ۱۲
یک روز در میان و سرمه میکردند برعایت عدد طاق و دوست می داشتند ابتدا کردن از جانب
راست در شانه کردن و نعلین پوشیدن و طهارت کردن و در همه کار و نظر می کردند در آئینه و در
سفر از آن حضرت جدا نمی شد چند چیز شیشه دهن و سرمه دان و آئینه و شانه و مقراض و مسواک و
سوزن و رشته و آن حضرت صلعم مسواک میکردند شبی سه بار پیش از آنکه بخواب روند و بعد خواب چون
بتهجد بر میخاستند و وقت برآمدن برای نماز صبح و آن حضرت صلعم حجامت می کردند یعنی خون میکشانیدند
و آن حضرت مزاح میکردند و نمی گفتند در مزاح مگر سخنی راست یکبار شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا
خوش طبعی ۱۲
رسول الله سوار کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچه ماده شتر گفت بچه مرا نتواند برداشت آنزمان
ویرا گفتند نمی باشد شتر مگر بچه ماده شتر و دیگر بار زنی بخدمت آن حضرت صلعم آمد و گفت یا رسول الله شوهر
من بیمار ست و وی حضرت را صلعم می طلبد فرمودند همانا شوهر تو آنست که در چشم وی سفیدی ست مراد
آن حضرت صلی الله علیه وسلم سفیدی بیضه چشم بود و آن زن سفیدی مذموم که مانع نظر باشد فهمید پس
بازگشت آن زن و بکشاد چشم شوهر خود و شوهرش گفت ترا چه شد که چشم من میکشائی گفت خبر داده
مرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم که در چشم تو سفیدی ست شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدی ست
و زن دیگر بخدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کرد یا رسول الله دعا کن بجناب خدا تعالی
تا مرا در بهشت داخل کند فرمودند ای ام فلان در بهشت هیچ پیر زال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه
کنان از مجلس آن حضرت صلی الله علیه وسلم بازگشت فرمودند او را خبر دهید که داخل نخواهد شد در بهشت
در حالت پیری یعنی از سر نوجوان خواهد شد و در حالت جوانی در بهشت در آید هر آئینه خدا تعالی میفرماید انا انشأنا

بیان ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

هن انشاءً فجعلناهن ابکاراً عرباً اتراباً معنی این آیت بحسب اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم مومنات را پیدا کردن دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان را دختران جوان والله اعلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخست در عقد نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را و سابقاً این قصه مذکور شد بعد ازان سوده بنت زمعه را و وی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیر شد و آنحضرت خواستند که طلاق دهند وی را پس نوبت خود بعائشه داد و گفت مرا بمردان هیچ کار نیست مقصود من آنست که برانگیخته شوم در ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان عائشه بنت ابی بکر صدیق را بنکاح آوردند در مکه پیش از هجرت بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسه سال در ماه شوال و وی آنوقت شش ساله بود و هم بستر ساختند آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را در مدینه در ماه شوال سال دوم از هجرت و وی نُه ساله بود و آنحضرت وفات یافتند و وی هیژده ساله بود و وی وفات یافت بمدینه هفدهم رمضان سنه پنجاه و هشتم و در بقیع مدفون شد و غیر این نیز نقل کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ بکر را بجز عائشه تزویج نکرده اند و کنیت وی ام عبد الله ست بعد ازان حفصه بنت عمر فاروق را بنکاح آوردند بروایتی آمده که آنحضرت وی را طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل و گفت که خدا تعالی شما را میفرماید که رجعت کنید وی را که حفصه بسیار روزه دار و نماز گزار ست و بروایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجعت کردند بجهت مهربانی بر عمر رضی الله عنه والله اعلم و بنکاح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و وی درانوقت در حبشه بود و مهر داد او را از طرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نجاشی پادشاه حبشه چارصد دینار و متولی نکاح او شد عثمان بن عفان و بقولی خالد بن سعید بن العاص و وفات یافت سال چهل و چهارم و بنکاح آوردند ام سلمه را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و وے آخرین ازواج آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در وفات و بقولی آخرین همه میمونه بوده ست و بنکاح آوردند زینب بنت جحش را و وی دختر عمه آنحضرت بود و اولا در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی آنحضرت صلعم آمد بعد ازان وی طلاقش داد آنگاه در ازواج طاهرات داخل شد و وفات یافت بمدینه سال بستم و وی اولین ازواج آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در وفات بعد ازان حضرت صلی الله علیه وسلم و اولین کسے ست که برداشته شد بر نعش مراد از نعش آنست که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گهواره تا باستر باشد و بنکاح آوردند جویریه بنت حارث را و وی در غزوهٔ بنی مصطلق اسیر شده بود پس در حصه ثابت بن قیس

افتاد او مکاتبتش ساخت پس بخدمت آنحضرتؐ آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و او زن
خوش شکل بود آنحضرتؐ فرمودند آیا نکنم بهتر ازین ادا کنم از جانب تو مال کتابت و بزنی خواهم ترا وی
باینمعنی راضی شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مبلغ ادا ساختند و بنکاح آوردند وفات یافت
بسال پنجاه و ششم و بنکاح آوردند صفیهؓ را و وی از اولاد حضرت هارونؑ بود اسیر شد در غزوهٔ خیبر
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آزادش کردند و آزاد کردن مهر او ساختند وفات یافت سال پنجاهم و
بنکاح آوردند میمونهؓ را و وی خاله خالد بن الولید و عبد الله بن عباس ست وفات یافت همانجا که
آنحضرتؐ آنجا او را بنکاح آورده بودند نام آن موضع سرف ست سال پنجاه و یکم و بقولی سال شصت و ششم
و بر تقدیر اخیر آخر ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد در وفات و این جماعه مذکورات آنانند که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم از سر ایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم باقی
مانده بودند غیر خدیجه و بنکاح آوردند زینبؓ بنت خزیمه را سال سوم از هجرت و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
زنده نماند مگر اندکے دو ماه یا سه ماه آنگاه وفات یافت و بجز ایشان جماعه بودند که آن حضرت صلعم آنها
را بنکاح آوردند یا خطبه کردند و این امر بانجام نرسید از آنجمله فاطمهؓ بنت ضحاک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را بنکاح آوردند و چون آیه تخییر نازل شد وی را تخییر کردند در آنکه در صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باشد یا دنیا اختیار کند وی دنیا را اختیار کرد پس آنحضرتؐ او را جدا ساختند بعد از آن پشک شتر
التقاط میکرد و گفت من بدبختم که اختیار کردم دنیا را و از آنجمله شرافؓ خواهر دحیه کلبی بزنی خواستند و او را
دخول نکردند و خولهؓ بنت هذیل و وی همان ست که بخشیده نفس خود را با آن حضرت صلی الله علیه وسلم
یعنی بغیر مهر در نکاح آمد و بقولی بخشنده نفس خود ام شریک بود و اسماءؓ جونیه گویند چون آنحضرتؐ خواستند
که دست بوی رسانند گفت اعوذ بالله منک بخدا می پناهم از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفارقت کردند
و عمرهؓ بنت یزید و زنیؓ از غفار و عالیهؓ بنت ظبیان و اینهمه را طلاق دادند قبل از دخول و بنتؓ الصلت و
بمرد پیش از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوی نزدیک شوند و زنیؓ دیگر چون آن حضرتؐ خواستند که
نزدیک شوند فرمودند هبی لی نفسک نفس خود بمن ده گفت هیچ زن رئیسه نفس خود را بازاری میدهد پس
آنحضرتؐ او را جدا ساختند و خطبه کردند زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد و بوی هیچ علت نبود
چون رجوع کرد داغ سفید یافت و خطبه کردند زنی را از پدرش وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده

ازین آنست که گاهی بیمار نشده ست فرمودند او را نزدیک خدا هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود مهر
ازدواج آن حضرت پانصد درهم هر زنی را و این قول صحیح اقوال ست مگر صفیه و ام حبیبه چنانکه گذشت
از اولاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی قاسم است و کنیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بنام وی بود پس آنحضرت را ابوالقاسم میگفتند و عبد الله که طیب طاهر هر دو لقب وی ست و بقولی طیب
غیر طاهر بود و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه فاطمه خرد ترین دختران آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و این
پسران مردند پیش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند و مسلمان شدند و این جماعه
همه از بطن خدیجه بودند بعد از ان از بطن ماریه قبطیه در مدینه ابراهیم پیدا شد و طفل هفتاد روزه شده
در گذشت و بقولی هفت ماهه و بقولی هیزده ماهه و اولاد آنحضرت همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه
و سلم وفات یافتند الا فاطمه که وفات وی بعد آنحضرت بود بشش ماه پس زینب در نکاح ابی العاص
بود و بزاد برای وی پسری علی نام که در حالت صغر در گذشت و دختری امامه نام که چون جوان شد
امیر المومنین علی او را بنکاح آوردند بعد از فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل بن الحارث بنکاح آورد و از وی
پسری زاد یحیی نام و فاطمه رضی الله عنها در نکاح امیر المومنین علی بود بزاد برای وی حسن و حسین و محسن و
رقیه و زینب و ام کلثوم محسن در صغر در گذشت و رقیه نیز قبل بلوغ در گذشت و زینب را عبد الله
بن جعفر بنکاح آورد پس بزاد برای وی پسری علی نام و نزد یک وی بمرد و ام کلثوم را
بنکاح آورد امیر المومنین عمر پس پسری زید نام برای او بزاد و بعد عمر عون بن جعفر بزنی خواست
بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبد الله بن جعفر و رقیه بنت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بود پس بزاد برای او پسری عبد الله نام در صغر سن بگذشت و رقیه
وفات یافت روزی که زید بن الحارث بشارت فتح بدر بمدینه آورد پس عثمان بعد از وی بنکاح آورد
ام کلثوم را و وی نیز در عقد عثمان متوفی شد در ماه شعبان سال نهم و پیش از عثمان رقیه نزدیک عتبه و
ام کلثوم نزدیک عتیبه هر دو پسران ابولهب بودند **اسامی اعمام و عمات آنحضرت** صلی الله
علیه و آله و سلم حارث و قثم و زبیر و حمزه و عباس و ابوطالب و عبد الکعبه و حجل و ضرار و غیداق
و ابولهب و صفیه و عاتکه و اروی و ام حکیم و بره و امیمه ازین جماعه اسلام آوردند سه کس حمزه و
عباس و صفیه **اسامی موالی آنحضرت** صلی الله علیه و سلم زید بن الحارثه پسر وی اسامه و ثوبان

ق [illegible]

[illegible]

و ابو کبشه و وی در بدر حاضر بود و روزی که عمر رضی الله عنه خلیفه شد وفات یافت و انیسه و شقران بقولی وی را آنحضرت صلعم وارث شده بودند از پدر خود و بقولی وی را از عبد الرحمن بن عوف خرید کردند و رباح و یسار و او را عرنیون کشتند و ابو رافع وی را عباس بخدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذرانیده بود وقتی که خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را آزاد ساختند و در نکاح وی دادند سلمی را که مولاة آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود پس از وی پسری متولد شد عبد الله نام که نویسنده امیر المومنین علی بود و ابو موهیبه و فضاله و وی بشام وفات یافت و رافع این جماعه مذکورین را آنحضرت صلی الله علیه وسلم آزاد کرده بودند و مدعم که او را رفاعه جذامی گذرانیده بود و وی کشته شد در غزوهٔ وادی القری و کرکره و او را هوذه بن علی یمامی پیشکش فرستاده بود آنحضرت او را آزاد ساختند و زید جد هلال بن یسار و عبیده و طهمان و مابور قبطی از هدیهٔ مقوقس و واقد یا ابو واقد و هشام و ابو ضمیره وی از فئ بود در روز حنین او را آزاد ساختند و ابو عسیب (و بالضم نیز آمده) احمر نام و ابو عبیده و سفینه که نخست غلام ام سلمه بود و بعد از آن او را آزاد کرده و شرط نمود با او که زنده باشد خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کند گفت اگر شرط نمیکردی نیز مدام از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیگردم و ابو هند و انجشه که حادی میگفت شتران را و ابو امامه و بعض اهل سیر ایشان را اربعین شمرده اند **اسامی کنیزکان** آنحضرت صلی الله علیه وسلم سلمی و ام رافع و رضوی و امیمه و ام ضمیر و ماریه و شیرین و ام ایمن که برکه نام داشت و در کنار داشته بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و شش کس از بنی قریظه و میمونه بنت سعد و خضره و خویله **اسامی خادمان** آنحضرت صلی الله علیه وسلم انس بن مالک و هند و اسماء دختران حارثه و ربیعه بن کعب اسلمی و عبد الله بن مسعود و عقبه بن عامر و بلال و سعد و ذو مخمر یا ذو مخبر که برادرزاده یا خواهرزاده نجاشی بود و بکیر بن شداخ لیثی و ابو ذر غفاری **اسامی نگاهبانی** کنندگان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سعد بن معاذ روز بدر حراست کرد و ذکوان (بروزن طوال و طیاب و بالفتح هم آمده) بن عبد قیس و محمد بن مسلمه انصاری روز احد حراست کردند و زبیر روز خندق و عباد بن بشیر و سعد بن ابی وقاص و ابی ایوب و بلال در وادی القری و چون این آیت نازل شد والله یعصمک من الناس موقوف داشتند که کسی نگاهبانی کند **اسامی ایلچیان** آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب پادشاهان روزگار عمرو بن امیه را بسوی نجاشی فرستادند و نجاشی لقب کسی ست که بادشاه حبشه باشد و نام وی اصحمه بود و ترجمهٔ اصحمه بزبان عربی عطیه باشد پس نهاد نامهٔ آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر دو چشم خود و فرود

[illegible]

فصل
کنیزکان
آنحضرت صلعم

فصل
خادمان
آنحضرت صلعم

فصل
پاسبانان
آنحضرت صلعم

فصل
اسامی ایلچیان
آنحضرت صلعم

آمد از تخت و نشست بر زمین و اسلام آورد و وفات یافت در ایام حیوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال نهم پس آنحضرت صلعم غائبانه بروی نماز جنازه گزاردند و دحیه کلبی را بسوی پادشاه روم و وی هرقل نام داشت پس ثابت شد نزدیک وی بدلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قصد اسلام کرد قوم وی باوی موافقت نکردند در رسید ازانکه اگر اسلام آرد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن حذافه را بسوی کسری پادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامهٔ آنحضرت صلعم را پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند خدای تعالی پاره پاره کناد پادشاهی او را پس عنقریب کشته شد و حاطب ابن ابی بلتعه را بسوی مقوقس فرستاد و مقوقس لقب کسی ست که مصر و اسکندریه در تصرف او باشد پس نزدیک آمد باسلام و هدیه فرستاد بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماریه قبطیه و شیرین و استر سفید که دلدل نام داشت و لقوله هزار دینار و بیست جامه نیز و عمرو بن العاص را بسوی جیفر و عبد الله پسران جلندی پادشاهان عمان پس هر دو مسلمان شدند و مانع نیامدند عمرو را ازانکه از رعیت زکوة گیرد و در میان ایشان قضا کند پس عمرو در میان ایشان می بود تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافتند و سلیط بن عمرو را بسوی هوذة بن علی رئیس یمامه پس وی اکرام سلیط کرد و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته فرستاد که چه نیک چیزی ست آنچه شما بسوی وی میخوانید و من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعض تصرف در امر خلافت دهید پس آنحضرت صلعم قبول نه فرمودند و هوذه مسلمان نشد و شجاع ابن وهب را بسوی حارث غسانی پادشاه بلقا که شهریست از شام پس بر تافت نامهٔ آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفت من بالشکر روانهٔ آن جهة میشوم پادشاه روم ازینمعنی منع کرد و مهاجر بن امیه را بسوی حارث حمیری در یمن فرستاد و علاء بن الحضرمی را بسوی منذر بن ساوی پادشاه بحرین پس مسلمان شد و ابو موسی اشعری و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس مسلمان شدند رعیت یمن و پادشاهان ایشان بغیر قتال **اسامی نویسندگان** آن حضرت صلی الله علیه وسلم خلفاء اربعه و عامر بن فهیره و عبد الله بن ارقم و ابی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس و خالد بن سعید و حنظله بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شرحبیل بن حسنه **اسامی نجبای** آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آنانکه بزیادت عنایت مخصوص بودند خلفای اربعه و حمزه و جعفر و ابوذر و مقداد و سلمان و حذیفه و عبد الله بن مسعود و عمار و بلال **اسامی عشره مبشره** خلفای اربعه و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و طلحة بن عبید الله و ابو عبیدة بن الجراح و سعید بن

استری بود نام [illegible]
یعنی سفید [illegible]
یکهزار [illegible]
سواری آنحضرت
صلعم بود [illegible]

ف اسامی نویسندگان آنحضرت صلعم

ف اسامی مخصوصان آنحضرت صلعم

ف اسامی عشره مبشره

زید **اسامی دواب** آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اسپان ده راس بودند و اینجا اختلاف هم ست
سکب و بروی روز احد سوار بودند پیشانی و قوائم او سفید بودند الا دست راست که برنگ بدن بود و اورا
فرسی مناسب هموار بدن بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی مسابقت کردند پس سبقت کردند و خوشوقت
شدند و مرتجز و همان ست آنکه خزیمه بن ثابت در حق او گواهی داد و لزاز از هدایای مقوقس و لحیف هدیه ربیعه
و ظرب هدیه فروه جذامی و ورد هدیه تمیم داری و ضریس و ملاوح و سبحه که او را از تاجران یمن خرید کرده بودند
و سبقت کردند بران سه بار پس دست رسانیدند بر روی وی و گفتند ما انت الا بحر و بحر اسپ کشاده گام
و جلد رو را گویند و از استر سه راس دلدل از هدایای مقوقس و وی اول استری ست که در اسلام بروی سوار شدند
و فضه قبول فرمودند از ابی بکر صدیق و ایلیه هدیه پادشاه ایله و در سرکار آنحضرت صلی الله علیه وسلم دراز گوشی
بود که او را الیعفور می گفتند و نقل کرده نشده که از جنس گاو چیزی در سرکار آن حضرت بوده باشد و آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بیست ناقه شیر دار بودند در غابه و آن موضعی ست قریب مدینه و هدیه فرستاد بسوی
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن عباده ناقه شیر دار از مواشی بنی عقیل و نزدیک آن حضرت صلی الله علیه
وسلم ناقه بود قصوی نام که بروی هجرت کرده بودند و چون وحی نازل میشد هیچ چیز بر نمیداشت آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم الا قصوی گویند عضبا و جدعا نیز نام وی ست یکبار روزی با شتر اعرابی دوانیدند شتر
سبقت کرد و اینمعنی بر مسلمانان شاق آمد آنحضرت صلعم فرمودند لازم است بر الله تعالی که هیچ چیز از امور دنیا
غالب نیاید الا وقتی او را مغلوب سازد و در سرکار آنحضرت صد راس از بز میبود و بزی بود که برای شیر
خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص مهیا کرده بودند و خروسی بود سفید و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نه شمشیر بودند از انجمله ذوالفقار که از غنائم بدر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود و آن حضرت صلی الله
علیه وسلم بخواب دیده اند گویا در طرف وی شکستی افتاده ست و تعبیر کردند که مسلمانان را هزیمتی رو خواهد داد و
آن صورت روز احد متحقق شد و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع بدست آورده بودند قلعی و بتار و حتف و از انجمله
شمشیر با مخذم و رسوب بوده و دیگری که از پدر خود میراث یافته بودند و عضب که سعد بن عباده گذرانیده
بود و قضیب که وی اول شمشیری ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حمایل کردند و پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چهار نیزه بود نام یکی مثنی و سه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست آمده بودند و نیم نیزه بود که برداشته
میشد روبروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عیدین و چوبکی بود سرکج بقامت یکذراع و نیم عصا که وی را

عرجون میگفتند و عصای باریک که او را ممشوق میگفتند و چهار کمان و یک ترکش و ترسی که بر روی صورت کرکس ساخته بودند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برسم هدیه آمد آنحضرت صلعم دست خود را بر روی نهادند پس آن صورت معدوم شد انس گفت رضی الله عنه نعل و قبیعه شمشیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سیم بود و درمیان نعل و قبیعه چند حلقه سیم بود و قبیعه چیزی ست که نزدیک مقبض از سیم و جز آن سازند و نعل چیزی ست که بجانب باریک شمشیر از سیم و غیر آن سازند و پیش آنحضرت دو زره بودند که آنها را از سلاح بنی قینقاع بدست آوردند یکی سعدیه و دیگر فضه و زرهی بود که او را ذات الفضول میگفتند پوشیدند آنرا در روز حنین و گویند که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم زره حضرت داؤد علیه السلام بود آنکه ایشان روز قتل جالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت خودی بود که او را ذو السبوغ میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم کمربندی بود از ادیم در وی سه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود و چون آنحضرت وفات یافتند گذاشتند دو جامه حبره و حبره نوعی ست از چادرهای یمن و ازاری یمانی و دو جامه صحاری و قمیصی صحاری و قمیصی سحولی و جبه یمنیه و خمیصه یعنی چادر علمدار و گلیمی سفید و چند کوفیه خرد غیر بلند سه یا چهار و لحافی رنگین بورس و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظرفی از چرم بود که در وی می نهادند آئینه و شانه عاج و سرمه دان و مقراض و مسواک و فراش آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم از چرم بود و حشو آن بجای پنبه لیف خرما بود و قدحی بود که سه موضع بصفائح سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ و آوندی کلان از صفر که در وی حنا و وسمه میساختند تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بر سر می نهادند وقتی که در سر اثر حرارت می یافتند و پیاله بود از شیشه و آوندی بود مهیا برای غسل از صفر و پیاله بود کلان و پیمانه بود که بوی صدقه فطر می پیمودند و چهارم حصه صاع بود و انگشتری بود از سیم که نگین وی هم از وی بود بر آن کلمه محمد رسول الله کنده بودند بقولی وی از آهن بود و جای وصل نگینه با حلقه بسیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو موزه ساده هدیه فرستاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم پوشیدند آنها را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گلیمی بود سیاه و عمامه که او را سحاب میگفتند و پیش آنحضرت دو جامه بودند برای نماز جمعه بجز آن جامه که سائر ایام می پوشیدند و رومال بود که می مالیدند آنرا بر روی بعد وضو **و از جمله معجزات** آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن است و او بزرگترین معجزه هاست هیچ بشری مثل یک سوره از آن نتوانند آورد و خبر داد از اخبار گذشته و آینده مطابق واقع و از آنجمله شق صدر است که در زمان خردسالی ملائکه سینه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم شگافتند و

[illegible]

ف معجزات آنحضرت صلعم

بایمان وعلم پرساختند واز انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند قوم را از قصهٔ اسرا و قوم
پس کفار تکذیب کردند و بعض علامات بیت المقدس که آنحضرت آنها را تامل نفرموده بودند پرسید
خدایتعالی بیت المقدس را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم منکشف ساخت تا هرچه آن قوم می پرسیدند آنحضرت صلعم
بواقعی بیان میفرمودند واز انجمله شگافته شدن ماه است واز انجمله آن است که قریش بایکدیگر عهد بستند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را بکشند چون آنحضرت صلعم برآمدند اینجماعه نظر بزمین افگندند و اذقان ایشان بر سینه های ایشان
افتاد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمدند و بر سر ایشان ایستادند و یک مشت خاک گرفتند و فرمودند که
شاهت الوجوه و در روی ایشان انداختند پس نرسید چیزی ازان سنگریزه ها بکسی از ایشان مگر کشته شد
روز بدر واز انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروز حنین انداختند یکمشت خاک در روی دشمنان
پس خدایتعالی آنجماعه را هزیمت داد واز انجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غار پنهان شدند
عنکبوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست واز انجمله آنست که چون سراقه بن مالک
تعاقب آنحضرت صلعم کرد وقت هجرت غرق شدند قوائم اسپ او در زمین سخت واز انجمله آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دست خود رسانیدند به پشت بزغاله که هنوز نر بوی نرسیده بود پس شیر داد آن بزغاله
و همچنین بزام معبد شیر داد حال آنکه شیر ده نبود واز انجمله آن ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کردند
برای عمر رضی الله عنه که خدایتعالی بسبب ایشان اسلام را عزت دهد پس همچنان واقع شد و ازان جمله آنست
که دعا کردند برای علی کرم الله وجهه که خدایتعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب دهن خود
در چشم ایشان افگندند حال آنکه ایشان درد چشم داشتند پس همان ساعت یعنی از چشم ایشان شفا حاصل شد و هیچگاه
بعد ازان درد چشم ایشانرا عارض نگشت واز انجمله آنست که چشم قتاده بن النعمان زخم رسید و آب شد
بر رخساره سیلان کرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن چشم را بجای او نهادند پس آن چشم بهترین
چشمان او و باجمال ترین آنها شد واز انجمله آن ست که دعا کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای
عبدالله ابن عباس که خدایتعالی او را تاویل قرآن و فقه فی الدین عنایت کند پس همچنان واقع شد
واز انجمله آنست که دعا کردند به برکت در خرماهای جابر و وی بغایت قلیل بود پس جابر ازان حق غرما ادا
ساخت و سیزده وسق باقی ماند واز انجمله آنست که دعا کردند برای شتر جابر که در عقب همه رفتی پس ازان با
از همه پیشتر میرفت واز انجمله آنست که دعا کردند برای انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد پس همچنان واقع شد

[illegible]

وازانجمله آنست که استسقا نمودند پس پیوسته یکهفته باران می آمد بعد ازان دعا رفع باران کردند پس
منقطع شد سحاب فی الحال وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کردند بر عتبة بن ابی لهب
حال آنکه از آسمان یک لخت ابر هم ظاهر نبود ۱۲
بهلاک پس اورا شیر بجست در زورا از نواح شام وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعرابی را
دعوت فرمودند باسلام گفت هیچ گواه هست برانچه میگوئید فرمودند آری این درخت گواهی خواهد داد بعد
ازان درخت را طلبیدند پس پیش آمد و گواهی خواستند گواهی داد سه نوبت بعد ازان بجاے
خویش رجوع کرد وازانجمله آنست که امر کردند دو درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعد ازان متفرق شدند
وازانجمله آنست که امر کردند انس را که برو بسوی درختی چند از خرما و بگوید ایشان را که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمایند شما را که فراهم آئید پس بهم آمدند پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند انس
را که ایشان را بگوید که بجای خویش بروند پس بجای خویش رفتند وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بخواب رفتند پس درختی زمین را کافته کافته نزدیک آنحضرت صلعم آمد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یعنی زمین را از هم جدا کرده ۱۲
استاد چون آنحضرت صلعم بیدار شدند اصحاب قصه را بعرض رسانیدند فرمودند که این درختی ست که اذن خواست
از پروردگار خود که سلام کند بر من پس خدا تعالی اورا اذن داد وازانجمله آنست که سلام کردند بر آن حضرت
صلی الله علیه وسلم سنگ و درخت دران شبها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث شدند که السلام علیک
یا رسول الله وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که من می شناسم سنگی را که در مکه بر من
سلام میکرد پیش ازانکه مبعوث شوم وازانجمله آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبر ساخته شد
ستونی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی تکیه کرده خطبه میفرمودند ناله و فریاد کرد وازانجمله آنست که تسبیح گفتند
سنگریزه در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم وهمچنین طعام تسبیح گفت وازانجمله آن ست که کافران برای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشت بز زهر مخلوط کردند پس خبر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آن بز که در وے
زهر ست وازانجمله آنست که شتری پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت کرد که مالکان او علف کم میدهند
و کار بسیار میفرمایند وازانجمله آنست که ماده آهو بخدمت آنحضرت التماس کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ویرا از قید خلاص کنند تا شیر به بچه خود دهد بعد ازان باز آید پس آنحضرت صلعم اورا خلاص ساختند
واو بشهادتین تلفظ کرد وازانجمله آنست که خبر کردند روز بدر که فلان کافر اینجا کشته خواهد شد و فلان اینجا
پس تجاوز نکرد هیچکس از ایشان ازان محلی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او تعیین فرموده بودند.

یعنی طلب باران
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بسیار کار گرفتن
[illegible] ۱۲

وازانجملہ آنست کہ خبر دادند با آنکہ جماعۃ از امت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در دریا غزا خواہند کرد و ام
جنگ با کفار ۱۲
حرام از ایشان ست پس ہمچنان واقع شد وازانجملہ آنست کہ خبر دادند کہ عثمان را رضی اللہ عنہ بلاے
شدید پیش خواہد آمد پس اینصورت واقع شد و درہمان بلا مقتول شدند وازانجملہ آنست کہ انصار را
فرمودند کہ شما را پیش آید بعد از من آنکہ دیگران را بر شما ترجیح خواہند داد پس این صورت در زمان
معویہ رضی اللہ عنہ واقع شد وازانجملہ آنست کہ در حق حسن رضی اللہ عنہ فرمودند این فرزند من سید ست
و نزدیک ست کہ خدا یتعالی صلح افگند بسبب وی درمیان دو گروہ بزرگ از مسلمانان پس ہمچنان
واقع شد وازانجملہ آنست کہ آنحضرت صلعم خبر دادند بقتل اسود عنسی کذاب نبی کہ کشتہ شد با آنکہ کشندہ او
کیست و وی در صنعا بود کہ شہری ست بیمن وازانجملہ آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند ثابت
بن قیس را العیش حمیدا و یقتل شہیدا زندگانی کند در حالیکہ ستودہ باشد و کشتہ شود در حالیکہ
شہید باشد پس شہید شد روز یمامہ وازانجملہ آنست کہ مرتد شد مردی و پیوست بمشرکان پس
خبر رسید بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ او بمرد فرمودند کہ زمین او را قبول نخواہد کرد پس ہر بار
کہ دفن میکردند زمین او را بیرون می انداخت وازانجملہ آنست کہ شخصی بدست چپ طعام بخورد و آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند بدست راست بخور او بہانہ کرد کہ نمی توانم کہ بدست راست خورم فرمودند
توانائی مباد ترا پس بعد ازان نتوانست کہ دست راست بردارد بسوی دہان خود وازانجملہ آن ست
کہ داخل شدند روز فتح مکہ در مسجد الحرام و بتان حوالی کعبہ معلق بودند و بدست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
چوبکی بود پس اشارت میکردند بآن چوبک و میفرمودند جاء الحق وزہق الباطل و آن بتان می افتادند
وازانجملہ ست قصہ مازن بن عضوبہ و حاصل قصہ آنست کہ وی از جوف صنمی این کلمات شنید یا مازن
اِسْمَعْ تُسَرَّ + ظَهَرَ خَيْرٌ وَبَطَنَ شَرٌّ + بُعِثَ نَبِيٌّ مِنْ مُضَرَ + بِدِيْنِ اللّٰهِ الْاَكْبَرِ + فَدَعْ نَحِيْتًا مِنْ حَجَرٍ + تَسْلَمْ مِنْ حَرِّ سَقَرَ
و بار دیگر این کلمات شنید اَقْبِلْ اِلَيَّ اَقْبِلْ + تَسْمَعْ مَا لَا تَجْهَلُ + هٰذَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ + بِوَحْيٍ مُنْزَلٍ + فَآمِنْ بِهِ كَيْ
تَعْدِلَ + عَنْ حَرِّ نَارٍ تُشْعَلُ + وَقُوْدُهَا بِالْجَنْدَلِ + و این معنی او را باسلام آورد وازانجملہ ست قصہ سواد بن
قارب و حاصل این قصہ آنست کہ وی در جاہلیت کاہن بود کہ جن وے را از حوادث مستقبلہ خبر میداد تا
جن وی سہ شب وی را از بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آنکہ اتباع دین آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم
البتہ می باید کرد خبر داد بموجب این خبر آمدہ مسلمان شد وازانجملہ آنست کہ گواہی داد سوسمار بہ نبوت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز انجمله آنست که آنحضرت خورانیدند هزار کس را از یک صاع جو در غزوهٔ خندق پس همه سیر شدند وطعام زیاده بود از حال اول واز انجمله آنست که توشهٔ لشکر بآخر رسید پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع فرمودند بقایائی توشه و دعای برکت کردند بعد ازان قسمت کردند انرا درمیان همه لشکر پس کفایت کرد همه را واز انجمله آنست که آورد ابوهریرهؓ بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک مشت خرما و گفت یا رسول الله دعا کن برای من درین خرما به برکت پس دعا کردند ابوهریرهؓ گفت از او در انبان کردم و هرچند بر می آوردم تمام نمیشد چندین وسق در راه خدا صرف کردم و همیشه ازان میخوردم و میخورانیدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه کشته شد آنگاه برکت مفقود گشت و ازان جمله آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم دعوت کردند اهل صفه را برای یک پیاله از ثرید ابوهریره رضی الله عنه گفت که پیش می آمدم و متعرض میشدم تا مرا نیز میخوانند تا آنکه برخاستند قوم و نبود در پیاله مگر اندکے در کنارها وے پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن را جمع کردند یک لقمه شد آن را بر انگشتان خود بنهادند و فرمودند بخور ببرکت نام خدا گفت ابوهریره قسم بخدا که میخوردم ازان تا آنکه سیر شدم واز انجمله آنست که جاری شد آب از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه قوم آشامیدند و وضو کردند و ایشان هزار و چهار صد کس بودند واز انجمله آنست که آوردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیاله که دروی فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که انگشتان خود را دران پیاله نهند وی گنجایش نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار انگشت دران نهادند و فرمودند یاران بیائید پس همه وضو کردند و ایشان میان هفتاد و هشتاد بودند و از انجمله آنست که در غزوهٔ تبوک وارد شدند بر آبی اندک که یک کس را سیراب کند و لشکر تشنه بود پس شکایت کردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گرفتند تیری از ترکش خود و فرمودند این تیر را دران آب بخلانید پس جوش زد آب و سیراب شدند اهل لشکر و ایشان سی هزار کس بودند واز انجمله آنست که شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آب چاه ایشان شور است پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جماعهٔ از اصحاب تا آن که ایستادند بر چاه ایشان و آب دهن خود انداختند دران چاه پس جاری شد آب شیرین هرچند آب می کشیدند منقطع نمی شد واز انجمله آنست که آورد زنی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کودک خود را که کل شده بود پس دست رسانیدند بر سر وی پس هموار گشت موی سر او و دور شد بیمارے او و اهل

یمامه آن را شنید پس آورد زنی از اهل آنجا کودک خود را نزدیک مسیلمهٔ کذاب و او دست رسانید بسر او پس آن کودک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و از آن جمله آن ست که بشکست روز بدر شمشیر عکاشه پس عطا کردند آن حضرت صلی الله علیه وسلم چوب هیمه پس گشت آن چوب شمشیر و ماند نزدیک او و از آنجمله آنست که در خندق پشتهٔ پیش آمد که هر چند کلند می زدند در وی اثر نمی کرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست خودش زدند پس گشت تل که از هم پاشید و از آن جمله آن ست که دست رسانیدند بپای ابی رافع که شکسته بود پس درست شد گویا هیچگاه بیماری نداشت و معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن زیاده تر اند که کتابی احاطهٔ آن کند یا دفتری جمع نماید و وفات یافتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن که بشصت و سه سال رسیده بودند و غیر این نیز روایت کرده اند روز دوشنبه وقتیکه گرم شد چاشت بتاریخ دوازدهم از ربیع الاول و بیمار ماندند چهارده روز و مدفون شدند شب چهارشنبه و چون نزدیک شد موت بود نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیاله آب پس داخل میکردند در وی دست خود را و مسح میکردند بوی روی خود را و می فرمودند اللّٰهمّ اَعِنّی عَلیٰ سَکَراتِ المَوت خداوندا امداد کن مرا بر شدتهای مرگ و چون مقبوض شدند حاضران آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بچادر حبره پوشیدند و بقولی فرشتگان این چادر را انداخته بودند و در آنوقت بعض اصحاب از فرط بیطاقتی انکار موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند و این از عمر منقول ست و عثمان رضی الله تعالی عنه گنگ شد و علی کرم الله وجهه جا مانده شد و در اصحاب هیچکس ثابت تر از عباس و ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنهما نبود بعد از آن مردمان از دروازهٔ حجره شنیدند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غسل ندهید زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم طاهر و مطهر اند بعد از آن آوازهٔ دیگر شنیدند که آنحضرت را غسل دهید که گوینده حرف اول شیطان بود و دومین خضر ؑ و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین کلمات اِنَّ فِی اللهِ عَزاءً مِن کُلِّ مُصِیبَةٍ وَخَلَفاً مِن کُلِّ هالِکٍ وَدَرَکاً مِن کُلِّ فائِتٍ فَبِاللهِ فَثِقُوا وَاِلَیهِ فَارجِعُوا فَاِنَّ المُصابَ مَن حُرِمَ الثَّوابَ ه معنیش آنکه نزدیک خدایتعالی دلاساست از هر مصیبت و عوضی ست از هر میرنده و تدارکی ست از هر فوت شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی وی رجوع نمائید بتحقیق مصیبت زده آنست که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامه ها از تن آنحضرت صلی الله علیه وسلم برکشند یا با جامه ها غسل دهند پس خدایتعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد

وفات سرور شریف

و گویند که نمیدانستند که کیست گفت غسل دهید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در جامه های آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس بیدار شدند و همچنان کردند و متولی غسل علی و عباس و دو فرزند عباس فضل و قثم و دو مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شقران و اسامه بودند و حاضر شد آنجا اوس انصاری و علی رضی الله عنه دست بر شکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاد پس چیزی بیرون نیامد گفت صلی الله علیک لقد طبت حیاً و میتاً درود خدا بر تو باد پاکیزه در حال حیات و موت و تکفین کردند در سه جامه سفید سحولی و سحول نام دهی ست همین دران جامها کرته و دستار نبود بلکه سه چادر بودند که در انها آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیچیدند بغیر آنکه هیچ دوخت باشد و نماز گزاردند بر آنحضرت صلعم تنها تنها امامت نکرد ایشان را هیچکس و فرش کرده شد زیر آنحضرت در قبر قطیفه سرخ که آنرا در حال حیات می پوشیدند شقران آنرا القبر در آورد و کنده شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحد و مضبوط کرده شد بر آنجا نه خشت خام و اختلاف کردند اصحاب که لحد کنند یا شق و از اصحاب یکی لحد میکرد و دیگری شق پس اتفاق کردند بر آنکه هر که پیشتر بیاید کار خود کند پس لحد کننده بیامد و لحد کرد و این همه در خانه عائشه رضی الله تعالی عنها واقع شد و با آنحضرت صلعم مدفون شدند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و اصحابه وسلم

ALIGARH

بعنایت ایزد بیچون باختتام رسید رساله سرور المحزون از تصانیف
زبدة الابرار شاه ولی الله محدث دهلوی در مطبع مجتبائی واقع
دهلی باهتمام محمد عبد الاحد بتاریخ
دهم جمادی الآخر سنه ۱۳۰۰ هجری طبع
گردید